

پرخرج و پرتجمل بمناسبت عروسی یا تولد یکی از این شاهزادگان و یا بالاخره دربارۀ يك قیام دهقانیست. قوانین و مقررات استثنائی و خاصی این شاهزادگان را حتی در منطقه هند بریتانیا هم از انتقاد مصون و محفوظ نگاه میدارد. در داخل این دولت‌ها از ملایم‌ترین انتقادات نیز با کمال شدت و خشونت جلو گیری میشود.

میتینگ‌های عمومی در آنجاها تقریباً سابقه ندارد و برای مردم ناشناس است و حتی میتینگ‌هایی برای منظورهای اجتماعی نیز اغلب از طرف دولت‌های محلی پراکنده میشوند^۱ رهبران سیاسی و رجال اجتماعی نواحی خارج از قلمرو این دولت‌ها اغلب اجازه ندارند که به آن مناطق داخل شوند. در سالهای حدود ۱۹۲۵ آقای چیتارانجن داس^۲ بشدت بیمار بود و میخواست برای استراحت بکشیر برود. او بهیچوجه منظور و مأموریت سیاسی نداشت با وجود این فقط توانست تا مرز کشیر سفر کند و در آنجا اورا متوقف ساختند^۳. همچنین حتی از ورود آقای محمد علی جناح به دولت حیدرآباد جلو گیری کردند و ساروجینی نایدو^۴ که منزلش در شهر حیدرآباد بود تا مدت‌های دراز اجازه نداشت به قلمرو این دولت و به سرخانه وزندگی خود برود.

وقتی که در این دولت‌های محلی چنین اوضاع و چنین شرایطی رواج دارد بسیار طبیعی است که کنگره بدفاع از حقوق ابتدائی اهالی آنها برخیزد و خواستار آن باشد که اصولاً این دولت‌های کوچک و بزرگ داخلی هند از میان بروند. اما گاندی جی در مورد این دولت‌ها سیاست نویسی را در کنگره مطرح میساخت و از «سیاست عدم دخالت در تأسیسات و تشکیلات اداری این دولت‌ها» سخن میگفت. با وجود وضع عجیب و حیرت‌انگیزی که در این دولت‌ها وجود دارد و با وجود حملات ناروا و بیجای حکومت‌های این دولت‌ها

۱- (بازداشت مؤلف) يك خسر مطبوعاتی از حیدرآباد دکن، بتاريخ ۳ اکتبر ۱۹۳۴ میگوید: «يك میتینگ عمومی که قرار بود بمناسبت سالروز تولد آقای گاندی دیروز در محل نائروبو کواردینی بر پا شود موقوف گردید. این میتینگ از طرف «حیدرآباد هریرجن سواک سنگ» (انجمن خدمتگزاران به نجس‌ها در حیدرآباد) ترتیب داده شده بود. دبیرانجمن مزبور در نامه‌ئی به مطبوعات اظهار داشته است که ۲۴ ساعت قبل از میتینگ مقامات رسمی محلی اطلاع دارند که فقط در صورتی با تشکیل آن موافقت خواهند کرد که مبلغ ۲۰۰ روپیه بعنوان تضمین بدولت سپرده شود و اداره کنندگان میتینگ متعهد شوند که هیچگونه سخنرانی درباره مطالب سیاسی صورت نخواهد گرفت و هیچ يك از اقدامات رسمی مأمورین دولت مورد انتقاد واقع نخواهد شد. از آنجا که فرصت کافی وجود نداشت که چنین تضمین و تأمین‌هایی بمقامات رسمی داده شود ناچار میتینگ موقوف گردید».

۲- به حاشیة ۲ صفحه ۸۸ رجوع شود - م .

۳- کشمیریکی از نواحی راجد نشین هند بود که يك دولت ایمنه مستقل داشت - م .

۴- به صفحه ۷۸ رجوع شود - م .

برضد کنگره، گاندی جی بازم این سیاست سکوت و تحمل را پیشنهاد میکند. ظاهراً گاندی جی از آن بیم دارد که انتقادات کنگره ممکن است حکمرانان این دولت‌ها را بر سر خشم آورد و اوضاع را دشوارتر سازد و دیگر نتوان بهیچوجه با ایشان کنار آمد. در نامه‌تی که گاندی جی در ماه ژوئیه ۱۹۳۴ برای آقای «ن. چ. کلکار» رئیس «کنفرانس اتباع دولت‌های داخلی هند» نوشته است متذکر شده که اعتقاد او به سیاست عدم مداخله در کار این دولت‌ها هم صحیح و هم خردمندانه است و نظری که دیگران درباره وضع قانونی و ورسمی این دولت‌ها اظهار میدارند واقعاً حیرت‌انگیز است. گاندی جی مینویسد «این دولت‌ها در تحت قوانین بریتانیا موجودیت مستقل دارند. آن قسمت از هند که بنام هند بریتانیا نامیده میشود به اندازه این دولت‌ها که گفته میشود هم‌ردیف سیلان و افغانستان هستند قدرت و اختیار سیاسی ندارند.» در چنین وضعی تعجب آور نیست که حتی کنفرانس اتباع دولت‌های داخلی هند که یک کنفرانس کاملاً اعتدالی است و همچنین لیبرال‌های محافظه‌کار هند هم به این نظر و به این راهنمایی‌های گاندی جی اعتراض داشته باشند. اما حکمرانان این دولت‌ها از نظر گاندی جی استقبال کردند و آنرا مورد استفاده خود قرار دادند. در ظرف مدت یکماه دولت محلی ناحیه «تراوانکور» تمام سازمانهای کنگره ملی را از سرزمین خود برچید و بیرون راند و تمام میتینگها و اجتماعات اعضای کنگره را متوقف و پراکنده ساخت. دولت تراوانکور در موقع این اقدامات خود اظهار میداشت که «رهبران مسئول» خودشان چنین توصیه کرده‌اند و ظاهراً به بیانیه گاندی جی استناد میکرد. قابل تذکر است که این تجاوز نسبت به کنگره پس از لغای نهضت نافرمانی عمومی در هند بریتانیا (نهضت نافرمانی هرگز شامل این دولت‌ها نمیشد) و در موقعی که سازمان کنگره از طرف دولت هند دوباره یک سازمان رسمی و قانونی شناخته میشود صورت گرفت. همچنین تذکر این نکته هم جالب توجه میباشد که مشاور سیاسی دولت تراوانکور در آن زمان «سر. سی. پ. راماسوامی ایار» بود و هنوز هم هست. که روزگاری خود او دبیر کل کنگره و دبیر کل «جامعه خود مختاری هند» بوده است و بعداً از لیبرال‌ها شد و مقامات عالی و مهم دولتی را در دولت هند و در دولت «مدرس» عهده‌دار گردید.

سازمان کنگره هم با پیروی از توصیه‌های گاندی جی درباره این حمله و تجاوز بيمورد و بیجهت «دولت تراوانکور» نسبت به سازمانهای محلی کنگره که در حال عادی و بدون هیچ مجوزی صورت گرفت بکلی سکوت کرد و حتی يك کلمه هم اعتراض نکرد!

۱ - (یادداشت مؤلف) سردار ول‌بهای پاندل ضمن نطقی که در ۶ ژانویه ۱۹۳۵ در «بارودا» ایراد

کرد مخصوصاً بر روی این سیاست عدم مداخله در کار دولت‌های داخلی هند تأکید کرد و گزارش داد که دستور داده

در حالیکه حتی بعضی از لیبرالها نسبت به این خشونت بی‌مورد اعتراض کردند. بدیهی است که وضع گاندی جی نسبت به این دولتها، حتی از روش لیبرالها هم خیلی اعتدالی تر و محدودتر است. شاید در میان رهبران مشهور مردم فقط «پاندیت مدان موهن مالابویا» که با بسیاری از شاهزادگان و حکمرانان این دولتها تماسهای نزدیک دارد با اندازه گاندی-جی هوادار سازش با دولتها و عدم مداخله در کار حکمرانان آنها بوده باشد.

گاندی جی همیشه نسبت به شاهزادگان هند تا این اندازه موافق و با احتیاط نبود و سابقاً نسبت به آنها روش جدی تری داشت. در فوریه ۱۹۱۶ در جریان تشریفات مشهوری که بمناسبت افتتاح «دانشگاه هندو» در بنارس برگزار میشد در یک اجتماع بزرگ که تحت ریاست یکی از شاهزادگان قرار داشت و جمعی از شاهزادگان دیگر هم در آن حضور داشتند گاندی جی نیز بسخن پرداخت. در آن موقع تازه از آفریقای جنوبی بازگشته بود و هنوز بار سنگین سیاست تمام هند بر دوشهای او قرار نگرفته بود. در آن سخنرانی خود بالحنی تند و با شدت بیان یک پیامبر با شاهزادگان مزبور صحبت کرد و به آنها گفت که باید رفتار ناپسند خود را اصلاح کنند و از شکوه و تجمل بیپوده خود دست بردارند. در آنجا به آنها میگفت «ای شاهزادگان! بروید و جواهرات خود را بفروشید!» و آنها هم هر چند که جواهرات خود را نفروختند اما بکنار رفتند. همه آنها یکی یکی یا در گروههای کوچک با بهت زدگی و حیرت آن تالار را ترک گفتند و حتی شاهزاده‌هایی که ریاست مجمع را داشت نیز از جلسه بیرون رفت و ناطق در کمال قدرت بجای خود ماند و حرفهای خود را دنبال کرد. خانم «آنی بسانت»^۱ که آنوقت در آن مجلس حضور داشت نیز از این تذکرات گاندی جی آزرده شد و آن جلسه را ترک گفت.

اما کنون گاندی جی در نامه‌هایی که برای آقای «ن. ج. کلکار» نوشته است میگوید «من میل دارم که این دولتها تسلط و خود مختاری خود را بر اتباعشان حفظ کنند و میل دارم که شاهزادگان خود را در واقع قیم و سرپرست مردمی بشمارند که بر آنها حکومت میکنند...»

اگر ما با فکر قیومیت موافقیم پس چرا باید با قیومیت دولت بریتانیا بر دولت هند مخالف باشیم؟ من در این مورد جز اینکه قیمها و قیومیت آنها از طرف خارجیانست اختلافی نمی بینم. این قیمها هر دو تقریباً یکسانند و فقط از نظر رنگ پوست و اصل و نسب

است و فعالین کنگره در دولتهای هند باید فعالیت خود را در حدود مقررات و محدودیت های این دولتها محدود سازند و بجای انتقاد کردن از دستگاههای اداری و سازمان آن دولتها باید کوشش کنند که روابط صمیمانه‌ای میان حکمرانان و اتباعشان برقرار سازند.

نژادی و تفاوت فرهنگی که میان مردم مختلف هند وجود دارد با هم اختلاف دارند .
 در طی چند سال گذشته مقامات رسمی بریتانیا در دولت‌های داخلی هند نفوذ فزاینده‌ای
 یافته‌اند که هر چند حکمروایان آنها از آن نارضی هستند اما ناچار بقبول آن
 می‌باشند . دولت هند همیشه یک نوع کنترل و نظارت خارجی و از بالا نسبت به این دولت‌ها
 داشته است و اکنون در مهمترین این دولت‌ها یک نوع دخالت و نظارت داخلی هم به آنچه
 سابقاً بوده اضافه شده است بطوریکه اکنون وقتی که این دولت‌ها و حکمرانان آنها
 چیزی می‌گویند در واقع دولت هند است که با صدای دیگری سخن می‌گوید و در سخن
 خود از منافع فتودالهای هند دفاع میکند .

البته من هم قبول دارم و می‌فهمم که در این کشورها نمیتوان به فعالیت‌هایی نظیر
 آنچه در جاهای دیگر صورت می‌گیرد پرداخت، زیرا وضع آنها از لحاظ کشاورزی، دهقانی،
 صنعتی، فرقه‌های مذهبی و حکومت با ایالات مختلفی که جزو هند بریتانیا هستند تفاوت
 دارد و گاهی این تفاوت بسیار زیاد هم هست . بدین‌ترتیب نمیتوان در تمام آنها سیاست
 یکسانی را بکار بست . اما هر چند که شکل اقدام در هر ناحیه و هر جا باید با مقتضیات و
 امکانات محلی متناسب باشد، سیاست کلی ما نباید به تناسب نواحی مختلف تغییر پذیرد .
 چیزی که در یک جا بد هست باید در همه جا بد شمرده شود . به عبارت دیگر ایرادی که
 بر ما وارد میشود و وارد هم بوده است اینست که مایک سیاست ثابت و اصولی نداشته‌ایم و
 اگر خواسته‌ایم یک قدرت واقعی ملی برای خود بدست آوریم درست رفتار نکرده‌ایم .

مقدار زیادی از انتقادات، که البته کاملاً هم صحیح و بمورد است، متوجه انتخابات
 جداگانهٔ هواداران مذاهب مختلف با اقلیت‌های گوناگون دیگر میباشد . گفته شده است
 که این نوع انتخابات با موازین دموکراسی سازگار نیست . بدیهی است که وقتی جامعه
 انتخاب‌کنندگان به بهانهٔ مذهب یا جهات دیگر تقسیم و تجزیه میشود دیگر نمیتوان یک
 دموکراسی یا یک دولت مسئول واقعی داشت .

بعضی انتقادکنندگان مانند «پاندیت مدان موهن مالابویا» و رهبران سازمان
 متعصب مذهبی «هندومهاسابها» بشکل عجیبی به شرایط این دولت‌ها تسلیم هستند و ظاهراً
 خود را آماده ساخته‌اند که یک اتحادیهٔ فدرالی در هند بوجود آید که در آن، این دولت‌های
 محلی مستبد با سایر نواحی (بقول خود آنها) دموکرات هند متفق شوند. نمیتوان تصور
 کرد که ممکن باشد اتحادیه‌ئی عجیب‌تر و ناسازگارتر از این بوجود آید اما کسانی که خود
 را قهرمانان با افتخار دموکراسی و ناسیونالیسم می‌شمارند و رهبری سازمان هندومهاسابها
 را عهده دارند بدون هیچ‌زحمتی چنین پیشنهاد و طرح شکفت‌انگیزی را می‌پذیرند و هضم
 میکنند. عجب آنست که ما اغلب از منطق و اصول استوار صحبت میکنیم اما در عمل احساسات

و تمایلات غیر منطقی ماست که همچنان دست اندر کار است و بر افکار و اعمال ما تسلط دارد. بدینقرار من یکبار دیگر به تضادها و نظریات ناسازگار کنگره در باره این دولت های داخلی هند باز میگردم. نوشته های «توماس پاین»^۱ را بیاد می آورم و جمله می که قریب یک قرن و نیم پیش درباره «بورک»^۲ گفته است بنظر می آید که میگوید: «او بخاطر پره های رنگین پرنده افسوس میخورد اما خود پرنده را که در حال مرگست از خاطر میبرد.» البته گاندی جی هرگز پرنده محض را فراموش نیکند اما نمیدانم چرا اینقدر بخاطر پره های رنگین او اصرار میورزد؟

کما بیش همین ملاحظات در مورد نظریات گاندی جی راجع به مالکیت تعلقه داری و سیستم زمینداریهای بزرگ نیز قابل انطباق است. درک این مطلب دشوار نیست که سیستم مالکیت نیمه فئودالی کنونی مادیرگر بهیچوجه با زمان تناسب ندارد و یک مانع بزرگ در راه افزایش تولید کشاورزی و ترقی و تکامل کلی میباشد این وضع مالکیت حتی با تکامل و رشد سرمایه داری هم تناسب ندارد. تقریباً در سراسر جهان مالکیت های بزرگ زمین بتدریج از میان رفته است و جای خود را به مالکیت های کوچک دهقانان داده است. من همیشه تصورم اینست که مالکیت های هندهم باید از میان بروند و شاید تنها مسئله می که بتواند در مورد آن مطرح گردد این باشد که در مقابل املاک مبالغی به صاحبانش پرداخت شود. اما با کمال حیرت و تعجب در ظرف یکساله اخیر کشف کرده ام که گاندی جی سیستم تعلقه داری را هم تأیید میکند و مثل اینکه میخواهد این وضع همچنان ادامه داشته باشد. در ماه ژوئیه ۱۹۳۴ گاندی جی در شهر «کانپور» در برابر عده می از نمایندگان بزرگ گفته است: «روابط بهتری میان مالکین و دهقانان فقط به بهبود قلبها و عواطف متقابل هر دو طرف بستگی دارد. اگر چنین تحول قلبی و روحی صورت پذیرد هر دو خواهند توانست با آرامش و سازش کامل باهم زندگی کنند.» و بعد اضافه کرده است که «او هرگز هوادار از میان بردن سیستم تعلقه داری و زمینداری نبوده است و کسانی که فکر میکنند باید این سیستم از میان بروند خودشان هم نمیدانند چه میخواهند بگویند.» (مخصوصاً این اتهام اخیر کم لطفی فراوانی در خود دارد)

سپس گاندی جی میگوید که بارها گفته است «من هرگز هوادار آن نیستم که بدون جهت اراضی و املاک خصوصی را از تصرف مالکین خارج سازم. هدف من آنست

۱- Thomas Paine - نویسنده انگلیسی که در ۱۷۳۷ در انگلستان متولد شد. بعدها به تابعیت فرانسه

درآمد. در دوران انقلاب فرانسه بعلت افکار آزادیخواهانه اش عضو مجلس کنوانسیون فرانسه شد. در ۱۸۰۹ درگذشت.

۲- ادوارد بورک - نویسنده و خطیب انگلیسی بود که از ۱۷۲۹ تا ۱۷۹۷ زندگی کرد و با انقلاب

بزرگ سال ۱۸۲۹ فرانسه بشدت مخالف بود. م.

که به قلب های شماره یابم و شمارا معتقد سازم که میتوانید املاک خصوصی خود را بعنوان امانتی برای دهقانان خود حفظ کنید و آنها را بیش از هر چیز برای رفاه و آسایش ایشان بکار برید اما اگر فرضاً کوششی بعمل آید که بخواهند شمارا ظالمانه از املاکتان محروم سازند . شما خواهید دید که من در کنار شما بمبارزه خواهم پرداخت سوسیالیسم و کمونیسم غرب بر اساس نظریاتی قرار دارد که بکلی بانظریات و معتقدات ما مخالف است . یکی از اصول این نظریات ما اعتقاد اساسی به رفاه و آسایش فرد و طبیعت آدمی است سوسیالیسم و کمونیسم ما باید بر اساس عدم خشونت و همکاری هماهنگ کار با سرمایه و دهقان با مالک بنا شود»

اگرچنین اختلافی میان اصول عقاید شرق و غرب وجود دارد من از آن بی خبرم . ممکن است چنین باشد . اما یک اختلاف نمایان که در همین اواخر دیده شد این بود که سرمایه داران و مالکین هند نسبت به سرنوشت کارگران و دهقانان خود خیلی از همقطاران غربی خود بی اعتنا تر هستند . مالکین هندی عملاً هیچ نوع علاقه ای برای بهبود وضع دهقانان و رفاه حال ایشان نشان نمیدهند . «آقای ه. ن. بریلسفورد» یک ناظر غربی که از هند دیدن کرده است مینویسد «در باخواران و مالکین هند حریم ترین طفیلی ها و انگل هایی هستند که ممکن است در یک سیستم اجتماعی کنونی وجود داشته باشد»^۱ . شاید گناه این وضع هم به عهده مالکین هند نیست . مقتضیات و موقعیت ها با ایشان موافق بوده است و آنها هم تدریجاً امتیازات بیشتری برای خود بدست آورده اند و جلوتر رفته اند و اکنون در وضع دشواری قرار دارند که بزحمت میتوانند خودشان را از آن بیرون بکشند . بسیاری از مالکین املاک خود را در برابر صرافان و رباخوارانی که بایشان وامدار شده اند از دست داده اند و بعضی از آنها اکنون صورت دهقانان اجاره دار را در املاکی که روزگاری بخودایشان تعلق داشت پیدا کرده اند . پولداران و رباخواران شهری در برابر رهن گرفتن املاک مالکین بایشان پول قرض داده اند و ازین راه آنها را از املاکشان بیرون رانده اند و خودشان بصورت زمینداران جدیدی درآمده اند . لابد بنظر گاندی جی اکنون این مالکین پولدار جدید هستند که قیم و سرپرست امانت دار برای مردم بدبختی که اینها خودشان آنها را از زمینهایشان بیرون رانده اند بشمار میروند و باید از اینها انتظار داشت که دارائی و ثروت خود را بیش از هر چیز در راه رفاه و آسایش دهقانان خود صرف کنند . واقعاً این حرف بسیار حیرت آور است !

اگر تعلقه داری سیستم و روش خوئیست چرا نباید آنرا درسرا سرهند رواج داد ؟ در نواحی و مناطق وسیعی از هند دهقانان خرده مالک وجود دارند . من میپرسم که آیا

۱- (بازداشت مؤلف). این مطلب از کتاب «مالکیت یا صلح» تألیف H.N.Brailsford نقل شده است .

گانندی جی میل دارد که مثلاً در گجرات هم که دهقانان خرده مالک فراوان هستند سیستم زمینداری و تعلقه‌داری بوجود آید و برقرار شود؟ تصور نمیکنم که چنین باشد. بنا برین چرا در ولایات متحده و بیهار و بنگال این سیستم مالکیت خوبست اما برای پنجاب و گجرات خوب نیست؟ ظاهراً میان مردم شمال و جنوب و شرق و غرب هند تفاوتی وجود ندارد و همه آنها یکسان هستند و وضعشان هم میتواند یکسان باشد و لازم نیست با هم اختلاف داشته باشند.

بدینقرار باین نتیجه میرسیم که بنظر گانندی جی در هر جا هر وضعی که هست باید ادامه یابد، باید وضع موجود حفظ شود، لازم نیست که در صدد تحقیق بر آئیم و به بینیم از نظر اقتصادی چه وضعی برای مردم بهتر و شایسته‌تر است، لازم نیست کوششی بعمل آوریم که وضع موجود را تغییر دهیم و تنها کار لازم اینست که قلب‌های مردم را عوض کنیم. این نظریک روش کاملاً مذهبی درباره زندگی و مسائل زندگی است که بهیچوجه با نظریات سیاسی و اقتصادی و جامعه‌شناسی و با مقتضیات زندگی امروز تناسب و ارتباطی ندارد. معیناً گانندی جی با همین نظریات به مسائل سیاسی هم میپردازد.

اینها هستند بعضی از ناسازگاریها و تضادهای فکری که در هند کنونی وجود دارد. ما خود را با گره‌های گوناگون مقید ساخته‌ایم و تا وقتی نتوانیم این گره‌ها را بگشاییم مشکل است از بند آزاد شویم. این آزادی بوسیله احساسات تأمین نخواهد شد بلکه هوشیاری و خردمندی می‌خواهد. «اسپینوزا»^۱ مدت‌ها پیش پرسیده است که آیا «آزادی همراه دانش و فهم بهتر است یا اسارت همراه با احساسات؟» و او شکل اول را ترجیح میدهد.

۱- اسپینوزا فیلسوف مشهور هلندی در قرن هفدهم است که در ۱۶۳۲ در شهر آمستردام متولد شد و در ۱۶۷۷

معتقد ساختن یا مجبور کردن

شانزده سال پیش گاندی جی با نظریه عدم خشونت خود در هند اثر عمیقی گذاشت. از آن زمان به بعد این نظریه در افق فکری هند تسلط داشته است تعداد بسیار فراوانی از مردم آنرا بدون تفکر، اما با تأیید و رضایت خاطر تکرار کرده اند بعداً آنرا بهر صورت، با شرط یا بدون شرط، پذیرفته اند. بعضی ها هم بدون هیچ تردید و تأملی به آن پیوسته اند. این نظریه در زندگی سیاسی و اجتماعی ما نقش مهمی انجام داده است و همچنین در سراسر جهان توجه کسان زیادی را به ما معطوف داشته است. راست است که این نظریه تقریباً با اندازه تاریخ تفکر انسانی قدیمی است اما شاید گاندی جی نخستین کسی باشد که آنرا به میزان بسیار وسیع با نهضت های سیاسی و اجتماعی انطباق داده است. سابقاً این نظریه يك موضوع فردی بود و بدین قرار جنبه کاملاً مذهبی داشت. اساس آن بر این بود که فرد انسان تمایلات خود را محدود سازد و بکوشد که به کمال بیعلاقگی برسد و از این راه بالاتر از کشمکش های حقیر این دنیا قرار گیرد و به يك نوع آزادی و دستگیری شخصی نایل گردد. در پشت این نظریه بهیچوجه فکری که با مسائل وسیع تر اجتماعی ارتباط داشته باشد یا فکر تغییر اوضاع اجتماعی جز بطور غیر مستقیم و بمیزان بسیار محدود وجود نداشت. اساس آن تقریباً بر قبول وضع موجود اجتماعی با تمام بیعدالتیها و ناگواریهایش متکی بود.

گاندی جی کوشید که این ایدآل فردی را به يك ایدآل اجتماعی مبدل سازد. او میل داشت که اوضاع و شرایط سیاسی و اجتماعی محیط خود را تغییر دهد و ظاهراً با همین نظر، روش عدم خشونت را با این منظورهای وسیع و در زمینه ملی بکلی متساوت منطبق ساخت و بکار بست. گاندی جی نوشته است: «کسانیکه میخواهند در وضع زندگی انسان و محیط خود تغییرات اساسی بوجود آورند نمیتوانند توفیقی حاصل کنند مگر آنکه يك مایه تحول را در درون جامعه پیورانند. برای این منظور فقط دوروش وجود دارد: خشونت

یا عدم خشونت. اعمال فشار خشونت آمیز که بصورت فشار مادی و جسمی جلوه میکند، هم مجریان فشار و هم قربانیان آن، هر دو را بسوی انحطاط روحی میکشاند. اما فشاری که بدون خشونت صورت پذیرد و مانند اعتصاب غذا و روزه گرفتن از راه قبول و تحمل رنج اثر بگذارد بشکلی کاملاً متفاوت عمل میکند. این فشار بر جسم حریف اثر نمیگذارد بلکه يك فشار معنوی و روحی است که در روح و اعصاب او تأثیر می بخشد!»^۱

این فکر گاندی جی تا اندازه‌نی با طرز تفکر هندی سازگار بود و بهمین جهت سراسر کشور آنرا، ولو بصورت سطحی و کم عمق اما در هر صورت باشو و اشتیاق، پذیرفت. درین میان عده بسیار کمی بودند که میتوانستند با این طرز فکر هدف دوری را هم در نظر بگیرند و آن عده معدودی که چنین بودند و بشکل مبهمی به آینده فکر میکردند سعی کردند با گاندی جی همراه شوند و با اعتقاد و اقدام به پیش و بسوی هدف خود بروند. اما موقعیکه هیجانات شدید اقدام آرام گرفت در فکر بعضی اشخاص سوالات گوناگون و بیشماری مطرح گشت که به آسانی نمیتوانستند برای آنها پاسخی پیدا کنند. این سوالات با جریانهای فوری سیاستهایی که میبایست دنبال شود و با مسائل روز ارتباطی نداشت بلکه بیشتر با فلسفه کلی مقاومت بدون خشونت مربوط میشد.

از نظر سیاسی نهضت عدم خشونت خیالی موفقیت آمیز نبوده است زیرا هند هنوز هم در چنگال شوم امپریالیسم اسیر است. از نظر اجتماعی هم عدم خشونت اصولاً هیچگونه تغییرات اساسی را پیش بینی نمیکند. معیناً هر کس با مختصر تعمقی میتواند درک کند که نظریه عدم خشونت در میلیونها نفر نفوس هند تغییراتی بوجود آورده است. به آنها تشخص و نیرو و اعتماد بنفس بخشیده است که خود ثمرات بسیار گرانبها نیست و بدون آنها هیچ نوع پیشرفت سیاسی یا اجتماعی تحقق نمی پذیرد و دوام نمیکند. اما اینکه این ثمرات و این موفقیتهای مسلمی که بدست آمده بعلمت نظریه عدم خشونت حاصل شده یا نتیجه نفس مبارزه بوده مطلبی است که اظهار نظر در باره آن بسیار مشکل است زیرا مردم دیگری هم در جهان هستند که در موارد مختلف يك چنین خصال و ثمراتی را از راه مبارزات شدید و خشونت آمیز بدست آورده اند. معیناً تصور میکنم میتوان با کمال یقین گفت که روش عدم خشونت برای ما از این نظر ارزش انکار ناپذیری داشته است. این روش بطور قطع در پرورش آن «مایه تحول در داخل جامعه» که گاندی جی به آن اشاره کرده است کمک داده است؛ هر چند هم که این «مایه تحول» بدون تردید بر اثر علل اساسی و شرایط خاص جریان طبیعی بوجود آمده بود. این روش، تحولی را که باید پیش از تغییرات انقلابی در توده ها صورت

۱- (بادداشت مؤلف) - این متن از بیانیه‌ئی که گاندی جی در ۴ دسامبر ۱۹۳۲ بمناسبت یکی از روزه‌هایش

انتشار داد استخراج شده است.

پذیرد تسریع کرد.

این موضوع مسلماً یکی از جهات مثبت این نظریه است اما ما را در این راه خیلی پیش نمی برد و سئوالات واقعی همچنان بلاحواب میماند و متأسفانه گاندی جی نیز برای حل مسئله کمکی بها نمیکند. او در موارد مختلف و بمناسبت های مختلف مطالب فراوانی گفته و نوشته است اما تا آنجا که من اطلاع دارم او هرگز تمام استنباطات خود را از این نظریه بصورت فلسفی یا علمی برای مردم بیان نداشته است. او همواره تأکید میکند که همیشه اهمیت وسایل از اهمیت هدفها بیشتر است و معتقد ساختن اشخاص به تغییرات بهتر از اجبار و فشار آوردن برای آن تغییرات است و میخواید بگوید که عدم خشونت با «حقیقت» و با «خیر مطلق» یک چیز است. او بارها این کلمات را بشکلی بکار برده است که انگار با هم مترادف و هم معنی هستند. همچنین احساس میشود که گاندی جی هر کس را که احتمالاً با این عقیده همراه و موافق نباشد از زمره منتخبین خود بیرون می شمارد و او را نسبت بقوانین اخلاق متجاوز میدانند. و روش بعضی از پیروانش را به یک نوع احساس عدالت پروری و نیکوکاری تعبیر میکنند.

کسانی از ما که آنقدر توفیق ندارند که چنین اعتقاد راسخی به نظریه عدم خشونت داشته باشند طبعاً تردیدهائی در دل خود خواهند داشت. این تردیدها به احتیاجات زمان مربوط نیست بلکه با یک تمایل عمیق تر فکری برای کشف یک فلسفه استوارتر مربوط میشود، یک فلسفه عملی که از نظر فردی و اخلاقی و در عین حال از نظر اجتماعی هم قابل عمل و مؤثر باشد. من اعتراف میکنم که این چنین تردیدهائی هرگز مرا رها نکرده اند و هنوز هم هیچ راه حل عملی برای این مسئله نمی بینم. من از خشونت بشدت بیزار هستم معیناً شخصاً سرشار از خشونت و اغلب دانسته یا ندانسته نسبت بدیگران با فشار و اجبار رفتار کرده ام. اما آیا میتوان اجبار و خشونت شدیدی و بزرگتر از اجبار و فشار روحی که خود گاندی جی برای بسیاری از پیروان و همکاران صمیمیش بوجود آورده و آنها را به یک حالت کوفتگی و بی شکلی فکری دچار ساخته، تصور کرد؟

در واقع سؤال اصلی که در برابر ما قرار داشت این بود که آیا گروههای ملی و سازمانهای اجتماعی هم میتوانند نظریه فردی عدم خشونت را بدرستی درک کنند و بپذیرند یا نه؟ زیرا لازمه درک و فهم صحیح یک چنین عقیدهئی از طرف عموم مردم آنست که میزان فهم انسانی و علاقه به نیکی در توده ها به یک سطح خیلی عالی تر بالا رود. راست است که تنها هدف نهائی که برای هر کس مورد آرزوست اینست که جامعه بشری بالاخره به این

۱ - (یادداشت مؤلف) - راجارد - ب - گریگ در کتاب خود بنام « قدرت عدم خشونت » این موضوع را از نظر علمی بیان کرده است. کتاب او یکی از جالب ترین کتابها نیست که انسان را به تفکر وامیدارد.

سطح عالی معرفت و کمال انسانی برسد و کینه و بدکاری و زشتی و خودخواهی از میان برود. البته خود این امر که آیا اصولاً چنین وضعی حتی در آینده‌های بسیار دور ممکن هست یا نیست، یک موضوع قابل بحث است. اما در هر حال اگر چنین امیدی وجود نداشته باشد زندگی تقریباً بصورت «داستان بی معنی و نامربوطی که دیوانه‌ئی نقل کند که با وجود سرو صدا و هیاهوی بسیار هیچ مفهومی نداشته باشد» در خواهد آمد.

سؤال دیگر اینست که برای وصول به یک چنین ایدآل بلند و این مرحله از کمال آیا باید بدون توجه و اعتنا به مخالفتها و موانعی که رسیدن به آنرا محال میسازد و حتی خلاف آنرا تشویق میکند فقط به موعظه درباره تقوا و نیکوکاری پرداخت؟ آیا نباید ابتدا این موانع و مخالفتها را از میان برداشت و محیط مناسب و سازگارتری بوجود آورد که در آن محبت و زیبایی و نیکی و کمال بتواند رشد پیدا کند؟ و آیا ما میتوانیم این هر دو کار را با هم ترکیب کنیم و مورد استفاده قرار دهیم؟

آیا واقعا میان خشونت و عدم خشونت، میان معتقد ساختن افراد و مجبور ساختن ایشان به خیر و نیکی مرز و فاصله نمایانی وجود دارد؟ فرض اینکه فقط فشار روحی را بپذیریم باید در نظریه‌گیری که اغلب فشار نیروی معنوی و روحی خیلی از فشار و اجبار مادی و جسمی شدیدتر و هولناکتر است.

آیا همانطور که گاندی جی میگوید عدم خشونت مترادف و هم معنای «حقیقت» است؟ قرنهایست که علمای اخلاق از خود میپرسند که «حقیقت» چیست؟ با وجود آنکه هزاران جواب بآن داده شده است باز هم هنوز مفهوم واقعی و قطعی آن روشن نیست. معینا «حقیقت» هرچه هم باشد مسلماً نمیتواند کاملاً با عدم خشونت مترادف و هم معنی بوده باشد. حتی خود «خشونت» هم اگرچه چیز بدیست نمیتوان آنرا بطور قاطع برخلاف اخلاق و برخلاف خیر و نیکی مطلق شمرد. زیرا برای آن هم درجات و مراتبی هست و اغلب اتفاق می افتد که در یک مورد خاص، خشونت از یک صورت ناپسندتر امر بهتر است. خود گاندی جی هم گفته است که خشونت از ترس و بیفرتی و بندگی بهتر است و یک فهرست بالا بلند از پستی‌ها و زشتی‌های دیگر را هم میتوان بر آنها افزود که خشونت از آنها بهتر میباشد. راست است که معمولاً خشونت با سوء نیت و بدخواهی همراه است اما لااقل میتوان تصور کرد که همیشه چنین نیست و خشونت همواره با سوء نیت ملازمه ندارد. زیرا ممکن است گاهی هم خشونت بر اساس نیکی و خیرخواهی انجام پذیرد (مثل خشونتی که در مورد عملیات جراحی پزشکی دیده میشود که به خیر و صلاح بیمار است) و هر چیز که بر اساس خیرخواهی و نیکی باشد هرگز نمیتواند اصولاً خلاف اخلاق شمرده شود. از اینها که بگذریم از نظر علم اخلاق هر چیز با میزان حسن نیت و سوء نیت سنجیده میشود. بدین قرار هر چند

که خشونت اغلب از نظر اخلاقی ناپسند و خطرناک بحساب می آید اما همیشه هم چنین نیست و این موضوع کلیت و قاطعیت ندارد و یک موضوع نسبی میباشد.

زندگی سراسر پر از کشمکشها و خشونتهاست. ظاهر اصحیح هم هست که هر خشونتی یک خشونت دیگر را بدنبال خود میکشاند و برمی انگیزد و بدینقرار از راه خشونت نمیتوان بر بدی و خشونت غلبه کرد و آنرا نابود ساخت. معیناً صرفنظر کردن کامل از خشونت و نادیده گرفتن همیشگی آن به اتخاذ یک روش منفی منتهی خواهد شد که با قوانین خود زندگی هم هیچگونه تناسب و ارتباطی نخواهد داشت.

خشونت اصولاً جان و مایه زندگی دولتها و سیستمهای اجتماعی کنونیست. بدون دستگاههای اجرائی و بدون جبر و فشار دستگاه حکومت مالیاتهای دولت وصول نمیشود، مالکین سهم مالکانه خود را دریافت نخواهند داشت و مالکیت خصوصی از میان خواهد رفت. قانون با کمک نیروهای مسلح خود دیگران را از تجاوز به حق مالکیت خصوصی باز میدارد. حتی حکومتهای ملی هم از آنجهت وجود دارد که یک رشته خشونتهای تهاجمی و تدافعی هست که باید با آن مواجه شد.

راست است که «عدم خشونت» گانندی جی کاملاً جنبه منفی ندارد و بمعنی عدم مقاومت نیست بلکه بمعنی مقاومت بدون خشونت است که بکلی چیز دیگر نیست و یک روش مثبت و مؤثر برای اقدام و عمل شمرده میشود. این روش وسیلهئی برای کسانی که با حوصله و تحمل وضع موجود را میپذیرند نبود. روش عدم خشونت برای بوجود آوردن «یک مایه تحول در داخل جامعه» و بدینقرار برای تغییر اوضاع و شرایط موجود اجتماعی، وضع شده بود. هرچند که اصولاً در پشت این روش، فکر متقاعد ساختن حریفان بوسیله مسالمت آمیز و بوسیله عدم خشونت قرار داشت اما در عمل وسیله بسیار نیرومندی برای اعمال فشار بر حریف شده است منتها اعمال فشاری که با کاملترین شکلی موافق اصول تمدن بود و هیچ جای عیب و انتقاد نداشت.

البته قابل تذکر است که خود گانندی جی در نخستین نوشتههایش کلمه «مجبور بودن» را هم بکار برده است. در انتقاد از نطق نایب السلطنه (لرد چلمسفورد) در سال ۱۹۲۰ و در مورد قوانین ظالمانه حکومت نظامی که در پنجاب برقرار شده بود، نوشته است:

«... نطقی که جناب نایب السلطنه در موقع گشایش شورا ایراد کرد بمن نشان داد

که ایشان و دولتشان چنان روحیاتی دارند که محالست احترامی برای خودشان باقی بگذارد.

«اشاراتی که درباره پنجاب شده بمعنی آنست که قبول جبران وضع ناگواری را که

پیش آورده اند بشکل علنی و ناپسندی رد میکنند. ظاهراً ایشان میخواهند نیروی خودشان

را برای حل مسائل فوری «آینده» متمرکز سازند؛ فوری‌ترین مسئله اینست که ایشان مجبورند بنام دولت از حوادث پنجاب اظهار تأسف کنند و پوزش بخواهند، اما هیچ نشانه‌ئی از چنین اقدامی دیده نمیشود بلکه بر عکس ایشان اصرار دارند که به انتقاد هم بپردازند. یعنی میخواهند بگویند که نظرشان دربارهٔ مسائل بسیاری که با حیثیت و آبروی هند بستگی دارد بهیچوجه تغییر نکرده است. ایشان خوشحال هستند که این مسائل مهم را به قضاوت تاریخ واگذار سازند. اما من تصور میکنم که این لحن سخن و این طرز بیان کاملاً حساب شده است و برای آنست که آتش فکری هند را مشتعل تر سازد. برای مردمی که مورد ظلم و تجاوز واقع شده‌اند و هنوز هم در زیر پای کسانی قرار دارند که نشان داده‌اند بهیچوجه شایستگی مقام خود و سرپرستی و مسئولیت را ندارند، چه فایده دارد که تاریخ به نفع ایشان قضاوت کند؟ در موقعی که دولت از جبران تجاوزات نسبت به پنجاب و اجرای عدالت جداً خودداری میکند لااقل میتوان گفت که ادعای همکاری يك روش مزورانه پیش نیست.»

اصولاً حکومت‌ها بر اساس خشونت متکی هستند. آنها نه فقط برخشونت علنی، نیروهای مسلح تکیه دارند بلکه برخشونت هائی که خیلی خطرناک‌تر و بدتر است و مودیان‌تر هم عمل میشود متکی هستند از قبیل خشونت وجود جاسوسان، خبرچینان، عاملین فتنه انگیز، تبلیغات جعلی و دروغین مستقیم یا غیر مستقیم بوسیلهٔ تعلیم و تربیت و مطبوعات و نظایر آنها، مذهب و سایر اشکال ترس، فشارهای اقتصادی، قحطی‌ها و غیره. بطوریکه می‌بینیم و میدانیم این وسایل در ارتباط میان دو دولت در زمان جنگ و حتی در زمان صلح مورد استفاده قرار میگیرد و بکار میرود و جایز شمرده میشود. سیصد سال پیش از این «سرهنری واتن»^۱ يك شاعر انگلیسی که خود مقام سفارت را هم بهمه داشته است يك سفیر را «يك مردم محترم که برای مصلحت کشورش بخارج فرستاده میشود» توصیف میکند. در زمان ماسفرا با وابسته‌های نظامی، دریائی، بازرگانی و غیره همراه هستند که مهم‌ترین کار ایشان آنست که در کشوری که به آنجا میروند جاسوسی کنند. در پشت این مأمورین رسمی هم شبکه وسیع دستگاہها و سازمانهای مخفی باشاچه‌ها ورشته‌های بی‌شمارشان برای تحریک و فریب، با جاسوسها و ضد جاسوسهاشان، با جنایاتشان، بارشوه دادن هاشان، با انحطاطها و پستی‌هایی که در طبیعت آدمی بوجود می‌آورند و بالاخره با آدمکشان ناشناسشان قرار دارند. تمام این چیزها در دوران صلح بدونا پسند است و متأسفانه جنگ برای آنها اهمیت فراوانی هم بوجود می‌آورد و تأثیر مسموم کننده آنها را در تمام زمینه‌ها افزایش و توسعه میدهد. وقتی که انسان آنچه در دوران جنگ

جهانی^۱ صورت گرفته است مطالعه میکند و از تبلیغات جعلی و دروغ درباره کشورهای دشمن و مبالغه‌های هنگفتی که برای این تبلیغات و برای فعالیت‌های سازمانهای مخفی صرف شده است اطلاع حاصل میکنید و اقامتاً به حیرت می‌افتد. متأسفانه اکنون خود صلح هم بصورت فاصله‌ئی در میان دو جنگ و تدارک کسی برای يك جنگ جدید و تا اندازه‌ئی ادامه جنگ و مبارزه در زمینه‌های اقتصادی و غیره در آمده است. هم اکنون يك کشمکش هیجان‌انگیز و رقابت آمیز میان فاتحین و مغلوبین، میان نیروهای استعماری و کشورهای استعمار زده، میان طبقات ممتاز و طبقات محروم ادامه دارد. محیط جنگی با تمام خشونت‌ها و جعلیاتی که به‌سراه دارد حتی در زمانی که با اصطلاح دوران صلح نامیده میشود نیز تا اندازه زیادی ادامه یافته است بطوریکه هم سر بازان و هم غیر سر بازان این وضع را احساس میکنند. «لرد وولزلی»^۲ در کتابی بنام «کتاب چینی سر باز برای خدمت در میدان» مینویسد: «دائماً بر سر ما میکوبند و تکرار میکنند که «شرافت و صداقت بهترین سیاست است» و میگویند حقیقت همیشه عاقبت پیروز میشود. این جملات زیبا برای سرمشق‌های کتابچه‌های کودکان دبستانی خوبست اما اگر کسی بخواهد در زمان جنگ هم این دستورها را بکار بندد بهتر اینست که برای همیشه شمشیرش را غلاف کند.»

در اوضاع و شرایط کنونی که کشوری در برابر کشور دیگر و طبقه‌ئی در برابر طبقه دیگر قرار میگیرد چنین بنظر میرسد که این اساس خشونت و دروغ‌بافی تقریباً اجتناب ناپذیر هم میباشد. کشورهای گروه‌ها و طبقات ممتازی که میخواهند امتیازات موجود خود را همچنان محفوظ نگاهدارند و منکر حق مردم و طبقات محروم برای رشد و افزایش حقوقشان میباشند ناچار باید برای دوام موقعیت خود به زور و خشونت و اجبار و جعل و دروغ متوسل شوند. احتمال دارد بهمان نسبت که افکار عمومی رشد و توسعه می‌یابد و حقایق این تصادمات و این فشارها و محرومیت‌ها بی‌پرده‌تر معلوم میشود خشونت هم بتدریج ضعیف‌تر گردد. اما واقعیت اینست که تمام آزمایشهای اخیر خلاف این مطلب را نشان میدهد. بهمان نسبت که مبارزه با سازمان موجود اجتماعی^۳ نیرو گرفته و مؤثرتر شده است خشونت‌ها هم افزایش یافته است. حتی وقتی که خشونت‌های علنی و ظاهری فروکش میکند و آرام‌تر میشود اشکال ملایم‌تر و خطرناک‌تری بخود میگیرد. نه افزایش

۱ - یادآوری میشود که این صفحات در سالهای ۱۹۳۴ و ۱۹۳۵ نوشته شده و اشارات آن به جنگ جهانی

اول و اوضاع پس از آن میباشد که فجایع آن متأسفانه در جنگ جهانی دوم هم با شدت بیشتری تکرار شد - م

۲ - Lord wolseley

۳ - منظور مبارزه طبقات محروم بر ضد نظام موجود اجتماعی و برای بوجود آوردن يك نظم نوین

عقل و منطق و نه نظریات مذهبی و اخلاقی توانسته است این تمایل به خشونت را متوقف سازد. در جامعه انسانی افراد تکامل یافته‌اند و بدرجات انسانی عالیتری صعود کرده‌اند و شاید در دنیای امروز تعداد این قبیل افراد عالیتر (و شایسته‌ترین نوع انسان) خیلی بیش از دورانهای سابق تاریخ باشد. جامعه بشری نیز در پیهمرفته ترقی کرده و تا اندازه بسیار محدودی به کنترل کردن غرایز وحشی و بدوی پرداخته است. اما گروهها و جماعات انسانی هنوز تکامل و پیشرفت زیادی نیافته‌اند. فرد انسان به نسبتی که متمدن تر شده است بسیاری از شهوات و مفاسد خود را رها کرده و به جامعه خود منتقل ساخته است و درین جماعات از آنجا که معمولاً افرادی که از حیث اخلاق ضعیف‌تر هستند بیشتر در اطراف قدرت و خشونت متمرکز و جمع میشوند به ندرت اتفاق می‌افتد که شایسته‌ترین و بهترین افراد جلو بیفتند و در رأس امور اجتماع قرار گیرند.

معهداً اگر این مطلب را بپذیریم که بتدریج بدترین اشکال خشونت از «دولت» هم جدا میشود و دولت‌ها هم رو به کمال می‌روند نمیتوان منکر این واقعیت شد که هم حکومت و هم زندگی اجتماعی طبعاً به یک مقدار اعمال فشار و نیروی قاهره احتیاج دارد. مصالح زندگی اجتماعی ایجاب میکند که بالاخره یک نوع حکومت وجود داشته باشد. بدینقرار اشخاصی که زمام حکومت را بدست میگیرند ناچار باید مراقب باشند و از هر نوع تمایل فردی یا جمعی خود خواهانه که بخواهد بمنافع جامعه تجاوز کند جلوگیری کنند. معمولاً مقامات دولتی و صاحبان قدرت‌های اجتماعی قدرت و فشار خود را خیلی بیش از اندازه احتیاج بکار می‌برند زیرا اصولاً قدرت سبب فساد و انحطاط میشود. اما صرف نظر از این موضوع و بفرض آنکه دستگاه دولت کاملاً دوستدار آزادی و مخالف اعمال فشار باشد ناچارست تا وقتی که تمام افراد داخل در قلمرو یک دولت به مرحله کمال برسند و خودخواهی را کنار بگذارند و نسبت به مصالح مشترک عمومی فداکار شوند، برای جلوگیری از تمایلات زیان‌آور و اقدامات خطرناک و احتمالی افراد موزی و خودخواهی که عملشان خلاف مصالح عمومی است جبر و زور و خشونت را بکار برند. همچنین زمامداران دولت ناچارند برای مقابله با گروههای خارجی که محتملاً به حدود آن دولت حمله برند به نیروی قدرت و زور متوسل شوند یعنی ناگزیرند برای دفاع از خود، زور را با زور پاسخ بگویند زیرا ضرورت بکار بردن زور و فشار در مقابل تجاوز خارجی فقط وقتی که یک دولت واحد جهانی تشکیل شود از میان خواهد رفت.

بنابراین وقتی که نیرو و قدرت، هم برای دفاع خارجی و هم برای استحکام و استواری وضع داخلی، لازمست آیا چه کسی میتواند برای آن حدود مرزی تعیین کند. همانطور

که «راینولد نیبهر»^۱ متذکر شده است وقتیکه از نظر علم اخلاق این اجازه را برای دولت قائل شویم که زور و قدرت را بکاربرد و موقعیکه وجود اجبار بعنوان يك وسیله ضروری برای تأمین منافع اجتماعی پذیرفته شود دیگر غیر ممکن است که میان اجبار خشونت آمیز و اجبار دور از خشونت یا میان اجبار با اصطلاح قانونی دولتها و اجبار نیروهای انقلابی، مرزی تعیین کرد و تفاوتی قائل شد.

هرچند بدرستی نمیدانم اما تصور میکنم که گاندی جی هم قبول داشته باشد که در این دنیای ناکامل ما يك دولت ملی ناچار است که از موجودیت خود در مقابل يك حمله تجاوز آمیز و غیر منتظره خارجی بدفاع پردازد و نیرو بکار برد. بدیهی است که هر دولت باید نسبت به مسایگان خود و نسبت به دولتهای دیگر يك سیاست کاملاً مسالمت آمیز و صلح جویانه در پیش گیرد اما خیلی نادرست خواهد بود اگر احتمال و امکان يك حمله خارجی در نظر گرفته نشود. همچنین دولت ناچار است که قوانینی برای اجتماع خود بوجود آورد و اجرای این قوانین طبعاً جنبه اجبار خواهد داشت زیرا بعضی قوانین هستند که حقوق و امتیازاتی را از يك طبقه یا طبقات و گروههای مختلفی سلب میکنند و آزادی عمل را برای آنها محدود میسازند و هر قانون تا اندازه ای جنبه اجبار و فشار در خود دارد.

برنامه کنگره ملی که در دوران اجلاس کراچی بتصویب رسید مقرر میدارد که «بمنظور آنکه استثمارتودهها پایان پذیرد، آزادی سیاسی برای میلیونها گرسنه باید با آزادی واقعی و کامل اقتصادی همراه باشد.» برای اینکه این هدف عالی تحقق پذیرد طبقات عالی و ممتاز باید از بسیاری امتیازات خود بسود طبقات محروم صرف نظر کنند. همچنین کارگران باید مزد کافی داشته باشند که کاملاً کفاف زندگی ایشان را بدهد و نیز باید سایر وسایل و لوازم استراحت و آسایش را بدست آورند. بنابراین باید مالیاتها و عوارض مخصوص از مالکین وصول گردد. برنامه مزبور میگوید «دولت باید صنایع اساسی و خدمات اجتماعی، منابع معدنی، راه آهنها، کانالها، کشتی رانی و سایر وسایل حمل و نقل را بتصرف خود یا تحت کنترل خود در آورد.» و نیز میگوید «مشروبات الکلی و مواد مخدره و مسموم کننده باید بکلی ممنوع گردد.» تمام این قبیل مسائل ممکن است با مخالفت عده زیادی از مردم مواجه شود. ممکن هم هست که مخالفین به میل اکثریت تسلیم شوند و این اقدامات را بپذیرند اما این قبول و تسلیم شدن ایشان از روی تمایل واقعی خودشان نخواهد بود بلکه بعلت ترس از عواقب سرپیچی از قوانین میباشد اصولاً حکومت دموکراسی هم با مقداری زور و اجبار همراه است زیرا عبارتست از تحمیل

۱ - (یادداشت مؤلف) - در کتاب « انسان اخلاقی و جامعه غیر اخلاقی »

میل اکثریت بر اقلیت .

آیا اگر قانونی بر ضد مالکیت وضع گردد و آنرا تا اندازه زیادی محدود سازد و قتیکه مورد تصویب اکثریت باشد میتوان اجرای آنرا اعمال اجبار و زور نامید و با آن مخالفت کرد؟ ظاهراً نه. زیرا تمام قوانین دموکراسی با همین ترتیب بوجود آمده است و می آید در این مورد نمیتوان به بهانه اجبار و زور با چنین قوانینی مخالفت کرد فقط ممکن است گفته شود که اکثریت نادرست یا خلاف اخلاق عمل کرده است. بدینقرار درینجا مسئله چنین مطرح میشود که آیا قوانینی که بوسیله اکثریتی وضع شود موافق اخلاق هست یا نیست؟ و آیا چه کسی میتواند در این باره تصمیم بگیرد و باین سؤال پاسخ بدهد. اگر افراد یا گروههای معدودی از مردم مجاز باشند که اخلاق را موافق منافع خصوصی خود توجیه کنند دیگر دموکراسی وجود نخواهد داشت .

من شخصاً احساس میکنم که اساس مالکیت خصوصی (جز در مفهوم بسیار محدود) به هر فرد قدرتی می بخشد که برای مجموع جامعه زیان آور است و بنابراین اصل مالکیت برای جامعه خطرناک و مضر میباشد. من مالکیت خصوصی را مخالف اصول اخلاق میدانم و عقیده دارم که خیلی بیش از صرف مشروبات الکلی غیر اخلاقی و بد است زیرا مشروبات الکلی و نظایر آنها به افراد زیان میرسانند در صورتیکه مالکیت برای تمامی جامعه زیان آور است .

گاهی اوقات بعضی اشخاص که مدعی هستند به اصول عدم خشونت اعتقاد دارند بمن میگویند که اگر بنا شود مالکیت خصوصی بدون موافقت صاحبان اموال و املاک، ملی و عمومی شود عملی اجباری خواهد بود که با عدم خشونت مبیانت خواهد داشت. عجب اینست که این حرف را کسانی میگویند که خودشان زمینداران و مالکین بزرگی هستند و با کمک دولت سهام مالکانه خود را با زور از دهقانان وصول میکنند، یا سرمایه دارانی هستند که کارخانههای متعدد دارند و حتی به کارگران خود اجازه نمیدهند که برای خود يك اتحادیه کاری داشته باشند. واقعاً تعجب آور است که میل اکثریت عظیم مردمی که از این وضع رنج میبرند و خواهان تغییر و تحول آن هستند نباید مورد توجه قرار گیرد اما تمایل عده معدودی که از این وضع سود میبرند و ممکن است در این تغییر زیان به بینند نباید محترم شمرده شود و بدینقرار منافع يك عده معدود میتواند از تغییرات ضروری مورد علاقه اکثریت جلوگیری کند .

چیزی که تاریخ نشان میدهد و ثابت میدارد اینست که منافع اقتصادی است که به نظریات سیاسی گروهها و طبقات مختلف شکل میدهد. نه عقل و منطق و نه ملاحظات اخلاقی در این منافع اقتصادی اثر می بخشد. ممکن است که بعضی افراد يك طبقه به بعضی

اصول اخلاقی معتقد شوند و از قسمتی از منافع و امتیازات خود صرف نظر کنند - هر چند که خود این اتفاق هم بسیار نادر و استثنائی است - اما گروهها و طبقات هرگز به میل خود از منافع طبقاتی خود دست برنمیدارند. کوشش برای معتقد ساختن طبقه حاکمه و صاحب امتیاز به اینکه از امتیازات ناروای خود صرف نظر کند همواره باشکست مواجه شده است و میشود زیرا بنظر آن طبقه دلیلی وجود ندارد که از آنچه وسیله پیروزیهای آینده آنها میشود دست بردارند. «راینولد نیبهر» در مقابل نظر علمای اخلاق که چنین روشی را پیشنهاد میکنند مینویسد^۱:

«علمای اخلاق تصور میکنند خود خواهی افراد تدریجاً بر اثر توسعه عقل و فهم یا رشد احساسات خیرخواهی و نیکوکاری مذهبی تضعیف خواهد شد و برای برقراری حسن تفاهم و هماهنگی میان جماعات و گروههای انسانی جزدنبال کردن همین روشهای اخلاقی به چیز دیگری احتیاج نیست. آنها تصور میکنند که برای برقراری عدالت در جامعه انسانی لازم نیست به مبارزه سیاسی و اقداماتی از این قبیل پرداخت. اما آنها در نظر نمیگیرند که طبع حریص آدمی وقتی که صورت جمعی و طبقاتی پیدا میکند تحت تسلط عقل و وجدان قرار نمیگیرد. آنها توجه ندارند که وقتی نیروی تجاوز دست جمعی بصورت تسلط امپریالیسم یا بصورت تسلط یک طبقه حاکمه از ضعفهای اجتماعی بهره برداری و استثمار میکند هرگز بدون قدرتی که بر ضد آن قیام کند مواضع و موقعیت ممتاز خود را رها نخواهد کرد.» همچنین مینویسد «از آنجا که اصولاً عقل همیشه، تا اندازه‌ای، خدمتگذار منافع اجتماعی اشخاص میباشد، عدالت اجتماعی نمیتواند فقط از راه قانع ساختن عقل و وجدان طبقات متجاوز برقرار گردد... برای چنین منظوری تصادم و مبارزه اجتناب ناپذیر است و درین تصادم و مبارزه هم باید قدرت را با قدرت از میان برد.»

در واقع کسی که تصور کند فقط از راه معتقد ساختن یک طبقه یا یک دولت متجاوز یا از راه استدلال منطقی و درخواست عدالت از دولت و طبقه مسلط و حاکم میتوان به عدالت رسید خود را فریب میدهد و اغفال میکند. تصور باطلی است که خیال کنیم مثلاً یک قدرت مسلط استعماری به میل خود از تسلط بر کشوری صرف نظر کند یا یک طبقه متمتع و ممتاز بدون آنکه تحت فشار مؤثری که همان نیروی اجبار باشد، از امتیازات خود دست بردارد.

ظاهراً گاندی جی هم با بکار بردن چنین فشار و قدرتی موافق است منتها ممکن است که اسم آنها «اجبار و زور» نمیگذارد. بنظر گاندی جی روش این کار پذیرفتن رنج

۱ - (یادداشت مؤلف) - در کتاب «انسان اخلاقی و جامعه غیر اخلاقی»

است ولی از آنجا که در این روش يك جنبه روحانی و مافوق الطبیعه هم وجود دارد نمیتوان آنرا با هیچ معیاری که جنبه مادی داشته باشد سنجید و اندازه گرفت. در اینکه این روش در حریف تأثیر فراوانی میگذارد تردیدی نیست، زیرا عواطف روحی او را برمی انگیزد، او را منقلب مینماید، احساسات انسانی او را بیدار میکند، و راه آشتی و سازش را همواره باز نگاه میدارد. تردیدی نیست که تماس محبت آمیز و تحمل رنج و غلبه بر نفس کار مثبت و مفید است که عکس العملهای شدید روحی در حریف و در هر ناظر خارجی بوجود می آورد.

اغلب شکارچیها میدانند که در موقع شکار طرز نزدیک شدن و تماس با حیوانات وحشی اهمیت زیاد دارد و در نتایج کار تفاوت بسیار می بخشد. انگار حیوان خطر را از دور احساس میکند و در مقابل آن عکس العمل نشان میدهد. حتی اگر انسان بدون آنکه خودش توجه داشته باشد از حیوان بترسد همین ترس هم در حیوان عکس العملی ایجاد میکند و او را نیز میترساند و حیوان بعلت ترس خود بحمله میپردازد: اگر اعصاب رام کننده شیر حتی فقط يك لحظه هم ضعیف شود در معرض خطر فوری قرار میگیرد و ممکن است حیوان به او حمله برد. مردی که هرگز نمیتواند در معرض خطر حیوانات وحشی قرار میگیرد مگر اینکه با حوادث غیر منتظره ای مواجه شود. بنابراین طبیعی است که افراد انسان هم تحت تأثیر نیروهای روحی قرار گیرند.

اما هر قدر هم که «افراد» بر اثر قدرت و نفوذ روحی تحت تأثیر واقع شوند نمیتوان تصور کرد که گروهها و «طبقات» هم ممکن است چنین باشند و تحت چنین تأثیراتی قرار گیرند. زیرا يك طبقه هرگز یکجا و بصورت طبقه با حریفان خود تماسهای خصوصی و فردی نمیگیرد که تحت تأثیر واقع شود. حتی در صورت ارتباط هم از آنجا که طبقاً بمنافع خود میانند گوش او آماده شنیدن حرف صحیح نیست و روحش بیطرف و بیغرض نمیشود و در هر حال عکس العملهای طبیعی و خود بخودی يك طبقه نسبت به کسانی که موقعیت او را تهدید میکنند بقدری شدید است که هر نوع احساس ثانوی و عواطف دیگر را تحت الشعاع خود قرار میدهد.

گروه و طبقه ای که از روزگار دراز با این فکر عادت کرده است که وضع ممتاز و امتیازات او برای خیر و صلاح جامعه ضروریست هر نوع عقیده و اظهار نظر مخالفی را کفر می شمارد. برای این طبقه حاکمه قانون و نظم و حفظ وضع موجود اساسی ترین صورت تقوی و صلاح را دارد و هر کوششی که منافع طبقه اش را تهدید کند گناهی عظیم بشمار میرود.

بدین قرار نمیتوان انتظار داشت که معتقد ساختن يك طبقه متمتع و ممتاز به تغییر اوضاع

و به اصلاحاتی که بر ضررش باشد، بجائی برسد و تیری بیار آورد. حتی گاهی رفتار مهر آمیز و مسالمت جویانه نسبت به آنها طبقه مزبور را بیشتر بخشم میآورد و خشن تر میسازد زیرا چنین رفتاری مفهومی آن خواهد بود که آن طبقه گناهکار است و به راه خطا میرود و موقعیکه کسی در این ظن قرار بگیرد که خطا کار است و اشتباه میکند عواطفش بیشتر مجروح میگردد و عکس العملهای شدیدتری نشان میدهد. معیناً ممکن است که روش عدم خشونت در بعضی افراد منفرد طبقه حاکمه تأثیر بگذارد و از این راه اساس استقامت صف حریفان مخالف را متزلزل سازد. به علاوه این روش علاقه و همدردی بیطرفها را هم بنفع طبقه مظلوم جلب میکند و یک وسیله نیرومند برای اثر گذاردن در افکار عمومی جهانی میباشد. اما حتی درین صورت هم احتمال دارد که دستگاه و گروه حاکمه مانع انتشار اخبار کوششهای مسالمت آمیز مردم در خارج گردد یا این اخبار را بصورت منقلب و تحریف شده منتشر سازد زیرا کنترل دستگاههای خبرگزاری و مطبوعات را در دست دارد و از این راه میتواند مانع آن شود که افکار عمومی از حقایق و واقعیات مطلع گردد.

مهمترین و عمیقترین تأثیر روش عدم خشونت اینست که در تعداد وسیعی از مردم کما بیش لاقید و بیطرف کشوری که این روش در آن بکار میرود اثر میگذارد. مسلماً این مردم به چنین روشی اعتقاد پیدا میکنند و اغلب شور و شوق فراوانی برای تأیید از آن نشان میدهند اما لازمه این شور و شوق آن نیست که حتماً به هدفی هم که این روش در راه آن بکار رفته است اعتقاد مسلمی یافته باشند. این روش در کسانی که اصولاً از تغییرات بیم دارند تأثیر زیادی نمی بخشد. توسعه سریع نهضت عدم همکاری و نهضت نافرمانی عمومی در هند بخوبی نشان داد که چگونه نهضت مبارزه عدم خشونت در توده های مردم اثری عظیم گذاشت و بسیاری از عناصر مردم و متزلزل را بخود معتقد ساخت. با اینهمه کسانی را که اصولاً با آن مخالف و از آن بیمناک بودند هرگز جلب و متقاعد نکرد. بلکه در عمل موفقیت و پیروزی این نهضت و فعالیتهای آن ترس ایشان را زیاد تر میکرد و مخالفانشان را شدیدتر میساخت.

اگر قبول کنیم که یک دولت حق دارد که قدرت و خشونت را برای دفاع از آزادی خود بکار برد معلوم نیست چرا نباید بهمین ترتیب همین وسایل را برای تکمیل آزادی خود مورد استفاده قرار دهد. یک روش خشونت آمیز ممکن است ناپسند و برخلاف مصلحت باشد اما نمیتوان گفت که بطور کلی چنین روشی نادرست و بیفایده است. آیا خود این واقعیت که یک حکومت اختیار و کنترل نیروهای مسلح را در دست خود میگیرد این حق را بوجود نمیآورد که خشونت و قدرت مورد استفاده واقع گردد.

اگر فرض کنیم که یک انقلاب از راه عدم خشونت به پیروزی برسد و زمام دولت

را بدست آورد آیا حق دارد قدرت دولت را که بدست آورده است و قبلاً در اختیار نداشته است مورد استفاده قرار دهد یا نه؟ آیا اگر قیامی برضد این دولت جدید صورت پذیرد چه باید کرد؟ بدیهی است که حتی همین دولتی که از راه بکار بردن روش عدم خشونت به زمامداری رسیده است ناچار است که در چنین موقعی از تمام راههای مسالمت آمیز وارد شود که مشکل را حل کند اما طبعاً نمیتواند از حق بکار بردن قدرت خود در آخرین مرحله صرف نظر کند. مسلم است که در میان مردمی که تحت حکومت چنین دولتی قرار میگیرند عناصری خواهند بود که با اصلاحات و تغییرات مخالف باشند و میل خواهند داشت که به وضع قدیم باز گردند و اوضاع سابق را که موافق منافعشان بوده است تجدید کنند. چنین عناصری اگر اطمینان داشته باشند که اقداماتشان با قدرت دولت مواجه نخواهد شد یا قوای قهریه دولت هیچ اقدامی برضد آنها نخواهند کرد با کمال اطمینان و فراغت خاطر به اقدام خواهند پرداخت که دوباره وضع سابق را برقرار سازند. بدینقرار بخوبی پیداست که نمیتوان مرز دقیقی میان خشونت و عدم خشونت بوجود آورد و میان بکار بردن اجبار برای اصلاحات یا معتقد ساختن طبقات به این قبیل اصلاحات، حدفاصل مشخصی تعیین کرد. اگر این مشکل در مورد مبارزات و تغییرات سیاسی کاملاً وجود دارد و نمایان است طبعاً در مبارزه میان طبقات ممتاز حاکمه و طبقات استعمار شونده و محروم خیلی جدی تر و اساسی تر میباشد.

رنج کشیدن بخاطر يك ایدآل عالی همیشه تحسین را برمی انگیزد. تحمل رنج و صرف نظر کردن از دشمن بدون اظهار شکایت و بدون بازگرداندن ضربات خصم، نشان يك نوع نجابت اخلاقی و عظمت روحی است که خواه ناخواه همه کس آنرا قبول دارد. و معیناً فاصله تحمل رنجی که با قدرت و بخاطر گذشت از خصم صورت میگیرد با رنجی که بخاطر خود رنج پذیرفته میشود زیاد نیست. ممکن است که شخص بخاطر علاقه به رنج خود را به رنج بردن و ریاضت دادن نفس و ادار سازد و بنظر من این نوع رنج بردن قابل تحسین نیست و ناپسند است و حتی يك نوع نشانه انحطاط روحی بشمار میرود. اگر بگوئیم که خشونت همیشه از سادیزم^۱ ناشی میشود و بنا برین ناپسند میباشد میتوان گفت که عدم خشونت و تحمل رنج لا اقل وقتی که بصورت منفی آن باشد و در راه وصول به يك هدف مثبت نباشد از ماسوشیزم^۲ ناشی میگردد. همچنین ممکن است که عدم خشونت و تحمل

۱ - سادیزم - يک نوع بیماری روحی است که بصورت قساوت و بیرحمی فوق العاده جلوه میکند و اغلب با اختلالات یا انحرافات جنسی هم همراه است و شخص بیمار از آزار رساندن و زجر دادن دیگران لذت می برد.

۲ - ماسوشیزم حالت عکس سادیزم است و بیماری که گرفتار آن است از آزرده شدن و زجر بردن لذت میبرد. بنابر نظریات فروید این هر دو بیماری تا اندازه زیادی با حالات جنسی انسان ارتباط دارد.

رنج برای استتار بی‌غیرتی‌ها و عدم فعالیت‌ها باشد یا برای حفظ وضع موجود و جلوگیری از تغییرات بکار رود که البته در این صورت‌ها هم نمیتوان آنرا پسندیده دانست و پذیرفت. در طی سالهای اخیر، هر وقت که فکر تغییرات اساسی و تحولات عمیق اجتماعی پیش آمده و اهمیت یافته است اغلب مخالفین فریاد برداشته‌اند که يك چنین تغییراتی ناچار با خشونت همراه خواهد بود و بنابراین نمیتواند مورد قبول واقع شود. میگویند از مبارزه طبقاتی هرگز نباید اسمی آورد (هرچند هم که در عمل با کمال شدت وجود و جریان داشته باشد) زیرا به فکر همکاری کامل عموم مردم زیان خواهد رساند و باروش عدم خشونت برای رسیدن به هدفهای آینده مبادرت خواهد داشت. در صورتیکه تقریباً بدیهی بنظر میرسد که مسائل اجتماعی و اختلافات طبقاتی نمیتواند در بعضی مراحل بدون تصادم و اقدامات خشونت آمیز حل شود زیرا مسلم است که طبقات ممتاز و صاحبان منافع موجود و مستقر بدون هیچ تردید و تزلزلی قدرت و خشونت را برای حفظ موقعیت و امتیازات خود بکار خواهند برد. اما لا اقل از لحاظ نظری میتوان گفت اگر ممکن است که باروش‌های عدم خشونت در مبارزات سیاسی موفق شد و به پیروزی رسید و تغییراتی بوجود آورد چرا نباید بتوان همین روش را در مبارزات اجتماعی و اقتصادی و تغییرات وضع طبقاتی هم بکار برد؟ اگر میتوان با این وسیله و بسا این تاکنیک آزادی سیاسی را برای هند بدست آورد و تسلط امپریالیسم بریتانیا بر هند را از میان برد، چرا نباید مسئله وجود شاهزادگان قنودال و مالکین بزرگ و سایر مسائل اجتماعی را نیز با همین روش و همین تاکنیک حل کرد و يك دولت سوسیالیستی بوجود آورد؟ در هر حال مسئله اصلی این نیست که آیا بوسیله عدم خشونت میتوان این تغییرات اجتماعی را عملی کرد یا نه. بلکه مسئله اینست که یا هر دو هدف (هم تغییرات سیاسی و هم تغییرات اجتماعی) را میتوان از این راه تحقق بخشید و یا اینکه با این وسیله بهیچکدام نمیتوان رسید. مسلماً نمیتوان گفت که روش عدم خشونت فقط برای مبارزه با تسلط خارجی مفید است. زیرا اگر میتوان آنرا برای مبارزه با تسلط خارجی مورد استفاده قرار داد بطریق اولی و خیلی آسانتر میتوان در داخل کشور و بر ضد مخالفت‌های صاحبان منافع مستقر و خودخواهیهای استثمارگران داخلی هم بکار برد زیرا اثر روحی این نوع مبارزه در این موارد خیلی شدیدتر خواهد بود.

اخیراً در هند دیده میشود که از داشتن يك هدف و سیاست روشن به بهانه مغایرت احتمالی آن با روش عدم خشونت اجتناب می‌ورزند. بنظر من این وضع از آنجهت است که مفهوم روش مبارزه بدون خشونت را در مورد این قبیل مسائل تعریف و قلب میکنند. اگر پانزده سال پیش ما این روش مبارزه را قبول کردیم و آنرا بکار بستیم از آنجهت بود که وعده میداد بطریق مؤثر ما را با تمام هدفهای خودمان برساند. در آنوقت هدف

ما فقط احترام به نفس عدم خشونت نبود، منظور این نبود که ما تابع محض عدم خشونت و نتایج آن باشیم بلکه آنرا وسیله‌ای برای رسیدن به هدفها و تحصیل استقلال ملی می‌شمردیم. هیچ کس نمیتواند بگوید که آزادی و استقلال را باید فقط وقتی که بوسایل عدم خشونت بدست آید پسندید و خواست در غیر اینصورت باید از آن صرف‌نظر کرد. اما اکنون چنین بنظر میرسد که هدف‌ها هم بامقیاس عدم خشونت سنجیده میشود و مثل اینست که اگر هدفی احتمالا نتواند از راه عدم خشونت تحقق پذیرد و با آن سازش داشته باشد باید از آن صرف‌نظر شود. بدینقرار ملاحظه میشود که عدم خشونت صورت يك دستور خشك و انعطاف ناپذیر مذهبی و یگ «دوگم» را پیدا کرده است که بهیچوجه نباید در باره آن به چون و چرا پرداخت. در چنین صورتی روش عدم خشونت تمام جنبه زنده و مثبت و متفکرانه خود را از دست میدهد و بصورت یکی از معتقدات خشك و متروك و غیرقابل استفاده مذهبی در می آید. و حتی صورت تکیه گاه و پناهگاهی برای صاحبان منافع مستقر و طبقات متمتع حاکمه را بخود می‌گیرد که این روش را برای حفظ وضع موجود و ادامه موقعیت و امتیازات خود مورد استفاده قرار دهند.

يك چنین وضعی بسیار تأسف آور میباشد زیرا من عقیده دارم که روش مقاومت مسالمت آمیز و بدون خشونت، و تاكتيك عدم خشونت در مبارزه، هم برای هند و هم برای سراسر جهان ارزش فراوان دارد و گماندی جی با متوجه ساختن افکار جدید زمان ما، به این روش جالب توجه و قابل ملاحظه، خدمت بسیار پراهمیتی به جامعه بشری انجام داده است. من عقیده دارم که این روش آینده بزرگی در پیش دارد. ممکن است که بشریت هنوز باندازه کافی تکامل نیافته باشد که بتواند این روش عالی را کاملاً درک کند و بپذیرد. یکی از اشخاص نمایشنامه «مترجمین»^۱ میگوید: «شمايك شمع بزرگ را که مایه روشنایی است به دست يك نفر کور میدهید اما برای يك کور فایده‌ای ندارد و جز چیزی شبیه به يك چوبدستی نخواهد بود.» اکنون هم هنوز بینائی انسان به آن مرحله نرسیده است که بتواند از روش عدم خشونتی که گماندی جی تعلیم داده است بخوبی استفاده کند. اما این فکر هم مثل هر فکر عالی و پرازش دیگر تأثیرش بشکل روز افزونی زیادتر خواهد شد و هر روز در فعالیت‌های ما بیشتر اثر خواهد گذاشت. عدم همکاری عمومی ورد کردن دسته جمعی مساعدت و همکاری بایکدولت یا بايك گروه که ناشایست و ناپسند بنظر آیند، يك روش بسیار نیرومند و مؤثر و مثبت برای مبارزه است. حتی اگر این نوع مبارزه خیلی وسیع هم نباشد و فقط يك گروه معدود از اشخاص با اعتقاد آنرا بدرستی بکار بندند کافی خواهد بود که تأثیر آن در نظر عموم مردم ظاهر شود و بشکل روز افزونی توسعه پذیرد. اگر عده زیادی این روش

را بکار برند طبعاً تأثیر خارجی آن شدیدتر خواهد بود اما از آنجا که يك عده زیادتر همیشه کمتر میتوانند بشکل یکسان مقاومت کنند، ممکن است که بعضی عوامل تأثیر روحی این روش را ضعیف سازد. بدینقرار توسعه این روش در میان افراد زیادتر ظاهراً از تأثیر عمقی آن خواهد کاست زیرا وقتی که انسان بصورت جماعتی درمی آید معمولاً افراد در آن تحلیل میروند و بعقب میروند و مقاومت و صفات و خصوصیات جمعی هم با مقاومت و صفات و خصوصیات فردی تفاوت دارد.

با وجود جهات مثبت و خواص مؤثر روش عدم خشونت، تأکید فراوانی که درباره بکار بستن يك روش عدم خشونت خالص و مطلق شده است و میشود آنرا بصورت چیزی دور از زندگی در آورده است بطوریکه دیده میشود اشخاص یا آنرا با يك شکل مذهبی و کور کورانه می پذیرند و عمل میکنند و یا اصلاً آنرا قبول نمیکنند. در واقع جنبه فکری و عقلی آن در درجه دوم اهمیت قرار گرفته و بعقب رانده شده است. در سال ۱۹۲۰ تأثیرات مثبت مبارزه عدم خشونت حتی در تروریستهای هند هم مؤثر واقع میشد و عده زیادی از مبارزین را که بخاطر يك هدف اجتماعی به صف تروریستها پیوسته بودند از ایشان جدا ساخت. حتی کسانی هم که در صفوف آنها باقی ماندند راجع بدرستی روش خود دچار تردید شده بودند و فعالیت های تروریستی خود را متوقف ساختند. اما اکنون دیگر روش مبارزه عدم خشونت چنان تأثیری در تروریستها بوجود نمی آورد. حتی در داخل کنگره هم بسیاری از عناصر فعال و پر حرارت که در دوران نهضت های «عدم همکاری» و «نافرمانی عمومی» نقش های عمده ای اجرا کردند و با منتهای صمیمیت میکوشیدند که روش عدم خشونت را بکار بندند دیگر آنرا روش کسانی می شمارند که نمیخواهند منظورهای کنگره را دنبال کنند و به مبارزه جدی پردازند. این قبیل اشخاص بطور مطلق به عدم خشونت ایمان بسته بودند و آنرا بصورت يك آئین و مذهب پذیرفته بودند بلکه آنرا فقط وسیله ای برای تحقق هدف های عالی تر ملی و اجتماعی میسر دهند. آنها حاضر نیستند از هدف های بزرگی که بنظر ایشان پراهمیت تر است - مانند ایجاد يك دولت سوسیالیستی که عدالت و برابری را برای همه برقرار سازد، و بوجود آوردن يك اجتماع منظم و با برنامه که فقط با از میان رفتن بسیاری از امتیارات و مالکیت های کنونی ممکن است وجود پیدا کند - بخاطر بکار بستن مطلق و بیچون و چرای روش عدم خشونت صرف نظر کنند.

بدیهی است گماندی جی هنوز هم يك نیروی عظیم و بزرگ است که روش عدم خشونت او خصوصیات مثبت و فعال در خود دارد و هیچ کس نمیداند که چه وقت باز نیروی عظیم او یکبار دیگر سراسر کشور را بشور و هیجان در خواهد آورد و به پیش خواهد راند.

گانندی جی باتمام عظمتش ، باتضادهایش ، بانیروی فوق العاده اش برای بحرکت آوردن وبرانگیختن توده ها ، رویبرفته موجودیست که بالاتر از معیارها ومقیاسهای عادی قرار دارد ونمیتوان اورا باهمان موازین معمولی که برای دیگران بکار میرود مورد قضاوت قرارداد . اما بسیاری از کسانی که مدعی پیروی از او هستند وباصطلاح روش عدم خشونت اورا بکار می بندند عملا مسالمت جویان غیر مؤثری هستند که وجودشان منفی است و یکنوع آدامش طلبی از نوع تعلیمات « تولستوی »^۱ را پیشه ساخته اند وبصورت اعضای يك فرقه محدود وتنگ نظر که بازندگی وواقعیات آن هیچ نوع تماس ندارند درآمده اند . اینها يك عده زیاد از کسانی را که دروضع موجود برای خود منافع فراوانی دارند و بهمین جهت میخواهند آنرا محفوظ نگاهدارند نیز دراطراف خود گرد آورده اند درصورتیکه اینها درواقع منظوره ای خود را که مبنی بر جلوگیری از تغییرات وحفظ وضع موجود میباشد در زیر نقاب عدم خشونت پنهان میسازند . بدینقرار بتدریج ابورتونیسیم وخودخواهی وآسایش طلبی شکل عدم خشونت را بخود میگیرد وجنبه های مثبت آنرا از میان می برد .

بسیاری از مدعیان عدم خشونت بجای معتقد ساختن حریفان به تغییرات وتحولات مسالمت آمیز ، خودشان را تغییر میدهند و باروش حریفان هماهنگ میسازند . وقتی که آتش شور وهیجان فرومی نشیند وضعف وآسایش طلبی مارا درخود میگیرد همیشه تمایلی برای عقب نشستن ومیدان دادن بحریف پیدا میشود وآسایش طلبیان تن پرور این عقب نشینی را « هنرمعتقد ساختن حریف وکنار آمدن با او » مینامند . گاهی هم این روش بقیمت از دست دادن همراهان وهمکاران ورفیقان تمام میشود . دراین موارد است که این قبیل اشخاص رفقای جدی ومبارز خود را که بسازش وعقب نشینی تن درنمیدهند ، تندرو وافراطی مینامند ومعتقدند که روش آنها دوستان جدید را (که خواهان حفظ نظام موجود هستند) آزرده خواهد ساخت وباین جهت آنها را به درهم شکستن وحدت درصنفوق متهم میسازند . این قبیل اشخاص واین نوع مدعیان عدم خشونت بجای آنکه خواهان تغییرات واقعی درنظم اجتماعی باشند برروی عطوفت ومهربانی وترحم وحسن نیت درمیان نظام موجود تأکید میکنند تادر نتیجه منافع صاحبان منافع مستقر همچنان محفوظ باقی بماند وآسیبی نه بیند .

من یقین دارم که گانندی جی باتأکیدى که همواره برروی اهمیت وسایل رسیدن به هدفها بکار میبرد خدمت بزرگی بما انجام داده است اما درعین حال یقین واطمینان هم دارم که باید بالاخره هدف روشنی هم درپیش ومورد نظر باشد تا بدانیم که وسایل را

۱ - لوتولستوی نویسنده وفیلسوف روس که از ۱۸۲۸ تا ۱۹۱۰ زندگی کرد ونظریات مذهبی خاصی درباره